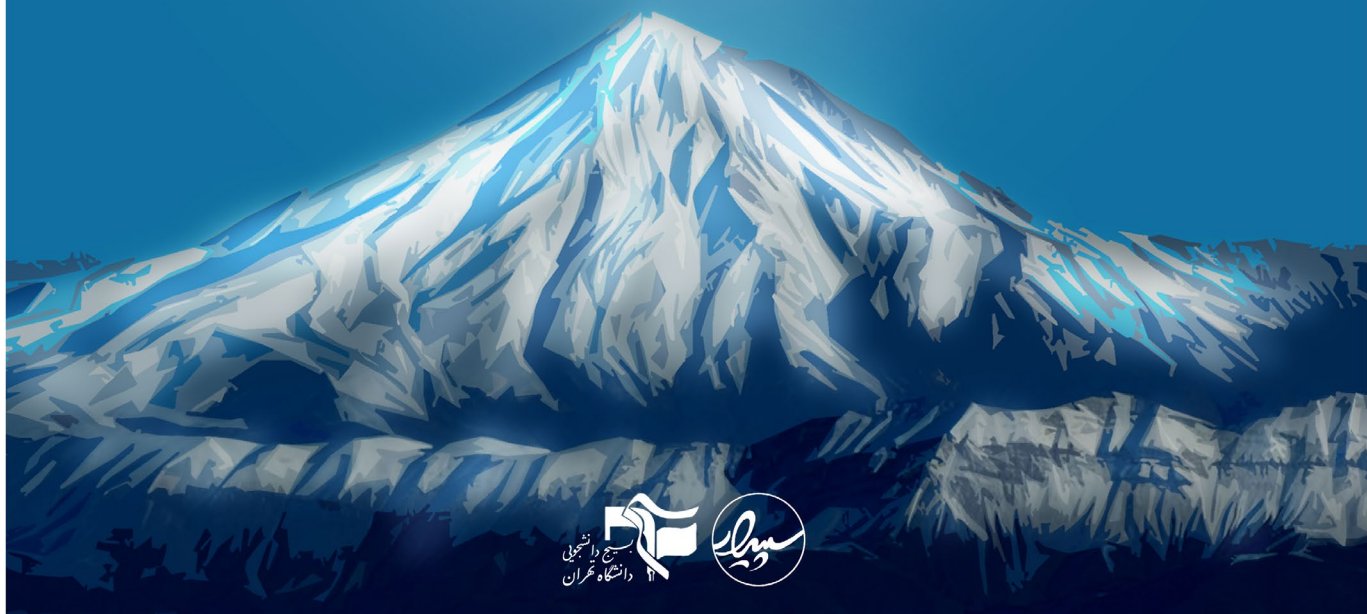


قله پیداور هر روان در پیش

— ویژه نامه ایام پیروزی انقلاب اسلامی —



فهرست

فاطمه سادات سجادی	انگوی مقاومت	صفحه ۲
فواد حسینی	وجه ممیزه انقلاب اسلامی	صفحه ۴
امیرحسین کاشانی نیا	جرقه‌ای در تاریکی	صفحه ۵
فرزانه سادات باطنی	انقلاب نافرجام	صفحه ۷
فرزاد علی‌پور	تاریخ جهانگشای پنجاه و هفت	صفحه ۹
فاطمه بریمانی ورنندی	منهای مردم	صفحه ۱۰
محمدحسین لك	رفاه برای طبقه‌ای خاص	صفحه ۱۰
فاطمه قربانی	بر باد رفته	صفحه ۱۱
علی اکبر کارگر	انقلاب به مثابه جهاد تبیین	صفحه ۱۲



الگوی مقاومت

تأملی دیگر بر تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در جنبش مقاومت یمن

شجاع و عالم به دین باشد و علیه حکام ظالم خروج کند. وظیفه‌ی شیعه تبعیت از این فرد است. به همین علت هم اندیشه‌ی خروج و اعتراض علیه حکام جور برای زیدیان حائز اهمیت است. در اندیشه‌ی آنان امام باید خروج مسلحانه کند و همین امر آنها را بصورت نیروی بالقوه‌ی سیاسی حفظ کرده است. همچنین آنها به عصمت امامان باور ندارند و مسئله‌ی غیبت امام دوازدهم و موعود را نمی‌پذیرند. برخلاف تفکر سیاسی شیعه، امامت مفصول را با وجود فرد فاضل می‌پذیرند و به همین دلیل خلافت خلفای سه‌گانه توجیه می‌شود. اما به هرصورت زیدیه با تفاوت‌هایی در نحوه‌ی انتصاب امام علی (ع) به امامت، امامت ایشان را می‌پذیرند. از همین نکات مختصر می‌توان فهمید که در اندیشه‌ی سیاسی زیدیه، ایستادگی در مقابل ظلم و بی‌عدالتی چه میزان اهمیت دارد. بر همین اساس حسین الحوثی رهبر انصارالله، امام خمینی را به عنوان امامی عادل که در دعوت خود تردید نکرد، توصیف می‌کند. همچنین می‌توان به اشتراکات شیعی بالقوه میان ایران و یمن پی برد.

زیدیه‌ی یمن

اکثریت مردم یمن زیدی نیستند، بلکه تنها بخشی از ساکنان شمال یمن زیدی هستند. اما همین اقلیت هزار سال بر یمن حکومت کردند. پایان این حکومت با کودتای سال ۱۹۶۲ بود که در میانه‌ی جنگ سرد، حکومتی غرب‌گرا و سرکوب‌گر در شمال یمن مستقر شد. در این دوران که بخش زیادی از دوران حکومت آن برعهده علی عبدالله صالح بود، تلاش شد زیدی‌ها را منزوی کرده و به حاشیه برانند. برخی نویسندگان علت این تلاش را نیروی سیاسی بالقوه‌ی زیدیه

و تفریطی، در میانه نگریسته شود. ماهیت ایده‌ها و شعارهای برخاسته از کلام رهبران انقلاب اسلامی، به گونه‌ای بود که برخلاف تصور برخی، نه تنها ماهیت فرقه‌گرایانه نداشت، بلکه با جهان‌شمولی خود به زودی موفق شد ملت‌ها، دولت‌ها و گروه‌های کوچک و بزرگ اعم از اسلام‌گرایان سنی، شیعی، زیدی، مسیحیان و چپ‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. نامه‌ی دانش‌آموزان سیاهپوست ساکن یکی از ایالت‌های آمریکا همانقدر گویای جهان‌شمولی پیام‌های انقلاب بود که استقبال کاسترو از اسلام خمینی. اما آنچه اهمیت دارد این است که قاعدتا آنچه در این فرایند «پخش» تعیین‌کننده بود، میزان تجانس مخاطبان انقلاب با ماهیت آن بود. در این میان زیدیان یمن، تجانس ویژه‌ای با انقلاب ایران داشتند که بایستی ابعاد آن را واقع‌گرایانه دریافت.

زیدیه، وجوه اشتراک و افتراق

زیدیه امروز یکی از فرق تشیع دانسته می‌شود. در میان صاحب‌نظران فرق و ادیان، این فرقه نزدیک‌ترین شیعیان به اهل تسنن هستند. همین امر گویای اختلافات مهم زیدیه و شیعه‌ی اثناعشری است. از اصلی‌ترین مسائل اختلاف می‌توان به نحوه‌ی انتخاب امام اشاره کرد؛ در اندیشه‌ی زیدیه، برخلاف شیعه‌ی دوازده امامی که امامت را به نصب خاص الهی می‌دانند، به جز سه امام اول که به امامت آنها تصریح شده است، امام کسی است که شرایط را احراز کند؛ از نوادگان پیامبر (ص) باشد،

«اگر انقلاب ایران برای بعضی‌ها منبع الهام بوده است، حکومت‌ها نیز آشکارا به مرتبط ساختن آنها به تصویری از ایران افراطی، ناسازگار و پرآشوب، برای مشروعیت بخشیدن به مبارزه‌ی خود با جنبش‌های اسلامی، مخالفان محلی و سرکوب آنها تمایل داشته‌اند». جان ال اسپوزیتو این توضیح را در نقد دیدگاهی نادرست از صدور انقلاب ایران که تلاش می‌کند الهام بخشی انقلاب ایران را تماما حاصل مداخله‌ها و حمایت‌های هدفمند جمهوری اسلامی تفسیر کند و از آن بالاتر جنبش‌های مقاومت اسلامی را حاصل برنامه‌ریزی دولت ایران بداند و سرچشمه‌های بومی آن‌ها را نادیده بگیرد، بیان می‌کند. همانطور که او در کتاب «انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن» به درستی اشاره می‌کند، همه‌ی انقلاب‌ها به دنبال گسترش و ترویج ایده‌ها و عقاید سعادتبخش خود هستند و استثنایی وجود ندارد. در این میان انقلاب ایران که رسالت خود را از روزهای نخست نه محدود به مرزهای ملی بلکه ماورای آنها و در پهنه‌ی گیتی تعریف کرده است، از این قاعده مستثنی نیست. لیکن نگرشی افراطی و نادرست تلاش کرده است تمامی دستاوردهای انقلاب را حاصل کمک‌ها و حمایت‌های مستقیم بداند و با نامیدن گروه‌های متأثر از آن به عنوان «پروکسی‌ها»، آن‌ها را از هرگونه سرچشمه‌ی بومی تهی نشان دهد. پرواضح است این نگاه همانقدر گمراه‌کننده است که نگاه تفریطی که منکر هرگونه ارتباط میان این گروه‌ها و دولت جمهوری اسلامی ایران می‌شود، غلط انداز است. در این نوشته‌ی کوتاه بر این باوریم که تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر جنبش مقاومت یمن، که امروز به حوثی‌ها معروف است، باید با گذر از قالب‌های افراطی



جمهوری اسلامی ایران



برای مخالفت با نظام حاکم می‌دانند. در این سال‌ها زبیده تبدیل به فرقه‌ای ضعیف می‌شد و به موازات آن، تفکرات سلفی و وهابیت در یمن با تلاش عربستان رشد کرد. پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به مثابه‌ی انقلابی شیعی و ضد امپریالیستی، بی‌شک دیر یا زود طنین خود را در یمن منعکس می‌کرد. همین‌گونه شد و همان سال‌های اول پس از انقلاب، به گزارش سیا، گروه‌های طرفدار امام خمینی در شمال یمن فعال بودند که انقلاب ایران را انقلابی علیه رژیم وابسته به غرب تفسیر می‌کردند.



اصلی‌ترین تأثیر انقلاب در یمن، مانند آنچه در لبنان اتفاق افتاد، هویت‌یابی سیاسی شیعه و تجدید حیات آنها بود. عصام العماد می‌گوید حیات دوباره زبیده مدیون انقلاب اسلامی است. هم او رواج مناسکی چون عید غدیر خم و عاشورای حسینی را از تأثیرات فرهنگ انقلابی ایران می‌داند. همچنین پس از انقلاب ایران بود که به تدریج ابتکار ایران در گرامی‌داشت روز قدس به واسطه‌ی انصار الله در یمن هم مرسوم شد.

گروهی از جوانان زیدی، از جمله حسین الحوثی، که شیفته‌ی پیام انقلاب ایران شده بودند، در سال ۱۹۸۶ به ایران سفر کردند و چند روزی را در ایران صرف آشنایی با انقلاب و همچنین حضور در حوزه‌ی علمیه‌ی قم نمودند. آشنایی و تأثیرپذیری رهبر آینده انصارالله یمن از همین سفرها آغاز می‌شود و او را مجذوب افکار امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای می‌کند. به گفته‌ی دکتر عصام العماد، حسین در سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ هم به ایران سفر می‌کند و در این سفر است که رابطه‌ای عمیق با آیت‌الله خامنه‌ای پیدا می‌کند و افکار امام خمینی، آیت‌الله خامنه‌ای و سیدحسن نصرالله را می‌پذیرد. در سال ۱۹۹۰ یمن شمالی و جنوبی متحد می‌شوند و فضای بازتری برای فعالیت سیاسی مهیا می‌شود. حسین بدرالدین که عضو جنبش «جوانان مومن» - جنبشی به دنبال احیای زبیده، مقابله با نفوذ وهابیت و وحدت اسلامی - بود در دهه‌ی نود میلادی به نام این گروه در پارلمان یمن شرکت

می‌کند و جذب فرایند سیاسی می‌شود. جنبش جوانان مومن از ریشه‌های اصلی انصارالله دانسته می‌شود؛ چرا که رهبران آن از علمای شیعه ایران و رهبران انقلاب متأثر بودند و در مراکز و کلاس‌های تابستانی آن، سخنرانی‌های محمدحسین فضل‌الله و سید حسن نصرالله برای جوانان پخش می‌شده است.

در این سال‌ها حسین الحوثی گروه «اصحاب الشعار» را تشکیل می‌دهد و در سال‌های میان ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲، به ساماندهی گروه و ایجاد شاخه‌ی نظامی برای آن می‌پردازد. همانطور که بسیاری دریافته‌اند، تأثیرپذیری اصلی حسین الحوثی از رهبران انقلاب در اتخاذ مواضع ضد آمریکایی و ضد صهیونیستی آنها نهفته بود. شواهد نشان نمی‌دهد الحوثی به شیعه‌ی اثناعشری گرویده باشد؛ حوثی‌ها همچنان زیدی هستند و حتی در سخنان حسین الحوثی مواردی در رد باورهای شیعه‌ی اثناعشری دیده می‌شود. اما با این همه شکی نیست که او قویا متأثر از وجه ضد استکباری انقلاب اسلامی بود و کشورهای عربی را از این بابت که دل به آمریکا و اسرائیل بسته‌اند سرزنش می‌کرد و راه سعادت جهان عرب را در پیروی از مدل انقلاب ایران می‌دید.

آنچه قابل تأمل است تأثیر نگاه فرافرقه‌ای و وحدت جهان اسلام حول محور اصول مشترکی چون مبارزه با آمریکا و صهیونیسم در دیدگاه امام خمینی است که الهام‌گیرندگان از مکتب فکری انقلاب را با وجود تفاوت‌های مذهبی متأثر کرده است. نباید مانند برخی نویسندگان ادعا کرد که حسین الحوثی عقاید شیعه‌ی دوازده امامی را اتخاذ کرده بود، بلکه باید گفت اصالت یافتن اصول مشترک و به حاشیه رفتن اختلافات مذهبی و فقهی، همان تأثیر عظیمی بود که او و فتحی شقاقی سنی مذهب را با انقلاب ایران در یک جهت قرار داد؛ پدیده‌ای که عده‌ای آن را ایدئولوژی پان‌اسلامیستی امام می‌دانند که در چارچوب آن، تفاوت‌ها و اختلافات مذاهب اسلامی کمرنگ می‌شود.

حادثه‌ی دیگری که به وضوح انتقال آرمان‌های انقلاب اسلامی به جنبش زیدی‌های یمن را نشان داد و به جد زنگ خطری برای رژیم غرب‌گرای یمن، آمریکا و عربستان به صدا درآورد، سخنرانی معروف حسین الحوثی با عنوان «الصرخه فی وجه المستکبرین» بود. الحوثی در سال ۲۰۰۲، در مسجدی به محکوم کردن حملات آمریکا به افغانستان و عراق پرداخت، و دولت‌های عرب را به علت وابستگی به آنها سرزنش کرد. او در بخشی از

سخنان طوفانی‌اش می‌گوید: «کسانی که با انقلاب اسلامی ایران در دوران امام خمینی (ره) از در مخالفت وارد شدند، همگی نتیجه این مخالفت را دیدند، به این معنی که ایران همچنان سرسخت‌ترین دشمن آمریکا و اسرائیل است و بنیان‌گذار انقلاب اسلامی بر آزادی عرب‌ها و مسلمانان از یوغ استعمار آمریکا و غرب تأکید زیادی داشت و در راستای نابودی اسرائیل حرکت می‌کرد؛ اما بسیاری از کشورها و سردمداران آن علیه او قد علم کردند و دیدیم که این گروه چگونه از سوی کسانی که سنگ‌شان را به سینه می‌زدند ضربه خوردند که نمونه‌ی آن حمله‌ی آمریکا به عراق بود. عربستان نیز از این ضربات در امان نماند و از نظر اقتصادی آمریکایی‌ها بار سنگینی را بر آن تحمیل کردند و یمن نیز با مشارکت تعدادی از نیروهای ارتش خود به جنگ ایران رفت تا با انقلاب اسلامی در ایران مبارزه کند. در این میان پرواضح است که امام خمینی (ره) امامی عادل بود که در دعوت خود تردید نکرد و اکنون انتظار می‌رود رئیس‌جمهور و ارتش یمن مجازات اقدامات خود را ببینند.» الحوثی صراحتاً از انقلاب ایران تمجید می‌کند و از حاضرین می‌خواهد اگر کاری نمی‌توانند بکنند لاقبل فریاد بزنند: «الله اکبر، الموت لامریکا، الموت لاسرائیل، اللعنة علی بیهود، النصر للاسلام...».

همین عبارت‌ها بعدها زینت‌بخش پرچم متداول انصارالله می‌شود؛ عباراتی که تحلیل‌گران رواج آن را مستقیماً برگرفته از شعارهای انقلاب ایران می‌دانند. پس از این سخنرانی، عربستان و آمریکا به عبدالله صالح فشار می‌آورند که الحوثی و یارانش را سرکوب کند. دولت یمن علیه الحوثی و یارانش که همان هسته‌ی اولیه‌ی انصارالله امروزی بودند، شش دوره جنگ ترتیب می‌دهد. صالح حملات و سرکوب انصارالله را به کمک ژنرال‌های سعودی و آمریکایی انجام می‌دهد. این گروه که در طول این چند سال قدرت گرفته بودند، در تمام ادوار جنگ دولت را وادار به آتش‌بس می‌کنند. سرکوب شدید انصارالله و کشتار آنها، فریاد اعتراض مسلمانان را در می‌آورد. حسین الحوثی پایه‌گذار جنبش انصارالله یمن، معروف به حوثی‌ها، در دور اول حملات دولت یمن به شهادت می‌رسد. به این ترتیب جنبش مقاومت یمن، ریشه در جنبش جوانان مومن و سیر تطور آن دارد و در تمام مراحل متأثر از رهبران انقلاب ایران و حمایت‌های ایران بوده است. اما نکته اینجاست که تلاش برای نشان دادن انصارالله

نیرویی ایرانی وجود ندارد». این تفکیک از این جهت مهم است که رسانه‌های سعودی و غربی تلاش می‌کنند مسبب اصلی تهاجم ائتلاف سعودی به یمن را ایران بدانند و با توسل به پروپاگاندا، از قاچاق هرروزه‌ی اسلحه توسط ایران به یمن دم بزنند و مدعی دخالت بیش از اندازه ایران شوند. در پایان آنچه مهم است این است که نوع و میزان تأثیرگذاری انقلاب ایران در کشورهای اسلامی بسته به میزان تجانس مذهبی، فرهنگی و... متفاوت بوده است و طیفی از تأثیرگذاری مستقیم و غیرمستقیم را در بر می‌گیرد. همچنین تلاش مغرضانه جهت محدود کردن صرف تأثیرگذاری انقلاب کبیر ایران بر بعد حضور نظامی و تسلیحاتی، نه تنها با واقعیت‌های میدانی فاصله دارد، بلکه ما را از درک ابعاد قدرت نرم انقلاب اسلامی محروم می‌کند.



لبنان است. شکل‌گیری و رشد جنبش مقاومت اسلامی یمن نیز، در کنار تأثیرپذیری فراوان از ایده‌ها و آرای رهبران انقلاب اسلامی به ویژه در زمینه‌ی مقابله با امپریالیسم و صهیونیسم، زمینه‌های بومی چون دولت وابسته به غرب و نفوذ وهابیت و عربستان داشته است. ژیل گوتیه سفیر اسبق فرانسه در یمن زمانی گفت: «در یمن هیچ ایرانی‌ای وجود ندارد، این فقط تبلیغاتی است که آمریکا آن را خوب می‌داند. هیچ مدرکی برای اثبات حضور

یمن به عنوان پروکسی جمهوری اسلامی و نفوذ و حضور همه‌جانبه‌ی نظامی ایران در یمن، تلاشی غیر منطبق بر واقعیت‌های میدانی است؛ این تلاش گاه از سمت عربستان و غرب با هدف توجیه حمله به یمن مورد استفاده قرار می‌گیرد، برای مثال شبکه ام بی سی عربستان در سال ۲۰۰۹ برای توجیه تهاجم عربستان به یمن، به این نکته اشاره کرد که حوثی‌ها تلاش می‌کنند یک خط شیعی میان یمن و عربستان با کمک ایران ایجاد کنند. همچنین ادعا می‌شود آنها مجری اوامر دولت ایران هستند. حال آنکه بدون اینکه به انکار نفوذ و قدرت ایران در میان انصارالله بپردازیم، عراق و بزرگ‌نمایی در این زمینه پذیرفتنی نیست. نه ایدئولوژی انصارالله یمن کاملاً مطابق با ایدئولوژی جمهوری اسلامی است و نه نفوذ ایران در یمن به اندازه‌ی نفوذ مشابه ما بر حزب الله

وجه متمیزه انقلاب اسلامی

مقایسه انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌های مشهور جهان

قول بیکن انسان در دوره‌ی جدید بت‌های ذهنی خود را باید کنار بگذارد و به نگاهی علمی روی بیاورد، چه در آن بعد معرفتی و چه در نگاه علمی دوران مدرن انسان دیگر نیازی به غیر خود نمی‌بیند. خداوند مهمترین غایب دوران مدرن در زمینه‌های گوناگون است.

حال اگر از دعوای ظاهری این دو انقلاب (لیبرالیسم و مارکسیسم) گذر کنیم، شاهد آن هستیم که در هر دوی آنها این ارزش‌ها ساری و جاری است. هر دوی این انقلاب‌ها به دنبال پی‌ریزی سازمان سیاسی بودند که عاری از مشخصه‌های دینی سابق باشد؛ در واقع مانند دیگر زمینه‌ها در زمینه‌ی سیاسی هم، انسان است که منطق نهایی را تعریف می‌کند.

حال در شرایطی که گمان می‌شد این ارزش‌ها متکامل‌ترین ارزش‌های انسانی است و تمام جهان را در بر می‌نورد، انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ مؤلفه‌های انسانی متفاوتی را نمایان ساخت. بشریت در مدرنیته‌ی متأخر شاهد انقلابی بود که ارزش‌های متفاوتی را دنبال می‌کرد. در این نوع نگاه عقل بشر نه به تنهایی بلکه در ذیل توحید است که با مسائل گوناگون انسانی



هر سه این انقلاب‌ها ارزش‌هایی را پشتیبانی می‌کنند که ادعای راهبری بشریت در زمینه‌های گوناگون را دارا هستند. نگارنده بر این باور است که با وجود تعدد انقلاب‌ها در دوران مدرن، می‌توان پارامترهای یکسانی در نگرش آنها به انسان مشاهده کرد؛ در دوره‌ی جدید انسان مدرن در نگاه به خدا، انسان، سیاست، اجتماع، علم و غیره دیگر نیازی به رجوع به کتب الهی نمی‌بیند، بلکه عقل خودبنیاد است که پاسخگوی سوالات فراوان انسان و حلال مشکلات او در زمینه‌های گوناگون است. همانطور که کانت می‌گوید انسان باید شهامت دانستن داشته باشد. به

لغت انقلاب دارای معانی متفاوتی است و در زمینه‌های مختلف علمی به کار برده می‌شود. اما در تمام آنها به اشکال متفاوتی، مفهوم «دگرگونی» نهفته است. در علوم سیاسی انقلاب یک تغییر اساسی در قدرت و سازمان سیاسی است و زمانی رخ می‌دهد که به نوعی جامعه تحت حکومت قرار گرفته از قدرت حاکم ناراضی باشد.

در انقلاب‌ها، هم ساختارهای موجود و هم ارزش‌هایی که به صورت اقتدارآمیز از طریق این ساختارها به جامعه منتقل می‌شود، دگرگون می‌گردد. در این جستار بحث بر سر ارزش‌هایی است که انقلاب‌ها پس از پیروزی در پی عملی کردن آنها هستند. این ارزش‌ها در واقع تحولات گوناگونی در زیست انسان و نگرش او به جهان ایجاد می‌کند. ارزش‌هایی که انقلاب‌ها داعیه‌دار آن هستند گاهی اوقات در مقیاس محلی، گاهی منطقه‌ای و گاهی در مقیاس جهانی مطرح می‌شوند. از این منظر انقلاب‌های فرانسه، روسیه و انقلاب اسلامی با یکدیگر قابل مقایسه‌اند. البته انقلاب‌های گوناگونی را می‌توان در این سه دسته قرار داد، اما در این جا به صورت مشخص بحث برسر این سه انقلاب بزرگ است که تحولات عظیمی را موجب شدند.

جرقه‌ای در تاریکی

تأملی بر انقلاب شگفت‌آور ایران

رویدادی را تجربه می‌کند هرگز چنان قبل نخواهد شد، نور آن رویداد تا همیشه در قلب عارف باقی می‌ماند و رهنمون او به سوی رویداد بعدی می‌شود. همانگونه که رویداد نبوت عیسی (علیه السلام) ره به سوی نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. لیلی عشقی می‌گوید انقلاب ایران نیز یک رویداد عرفانی است! غریب بودن و اعجاب درون انقلاب هم در همین حقیقت ریشه دارد. رویداد هرگز خبر نمی‌دهد که کی فرا می‌رسد. عارف نمی‌داند که کی درهای ملکوت به رویش گشوده می‌شود. رویداد ناگهانی فرامی‌رسد و ناگهانی نیز می‌رود. از همین جهت است که در نظر عشقی انقلاب ایران حی خود انقلابیون را نیز به شگفت‌وا داشت! هیچ‌کس حتی خود انقلابیون نیز این انقلاب را «پیش‌بینی» نمی‌کردند زیرا رویداد از اساس پیش‌بینی ناپذیر است. در نظر عشقی در انقلاب اسلامی ایران، «مردم» در مقام «عارف» ایستاده بودند و شوری عرفانی را از سر می‌گذراندند. گلوله‌ها نمی‌توانستند مردم را متوقف کنند زیرا مردم در نخستین گام مرگ را پشت‌سر گذاشته بودند! رویدادها از یکدیگر الهام می‌گیرند و راه رویدادهای پیشین را تعریفی دوباره می‌کنند. انقلاب ایران مدیون رویداد کربلاست. شعارهای مردم و چشم‌اندازی که وضعیت خود داشتند گواه این مساله است. مردم شاه را به مثابه سپاه یزید و خود را در مقام یاران امام حسین (علیه السلام) می‌دیدند. از جهتی رویداد انقلاب نزد مردم، بازآفرینی رویداد کربلا بود! مردم در تلاش بودند اشک‌هایشان در محرم را در رخدادی سیاسی احضار کنند. بخشی از غرابیت و شگفتی انقلاب به همین بود. در دنیایی که دین از سیاست جدا افتاده بود، به ناگاه انقلابی سیاسی اساساً طرحی دینی را دنبال می‌کرد. لیلی عشقی لقب تأمل‌برانگیز «امام» برای آیت‌الله خمینی را هم مورد بررسی قرار می‌دهد. امام در اندیشه شیعی کیست؟

چهل و سه سال پیش مردمی به پا خاستند و انقلابی را رقم زدند که نه تنها جهانیان را شگفت‌زده کرد بلکه موجب بازنگری جدی در نظریه‌های انقلاب شد. در انقلاب ایران چه رخ داد که آن را چنین غریب و شگفت‌آور کرد؟ انقلاب اسلامی ایران صرفاً انقلابی نبود که در ایران و در پی اسلام رخ دهد بلکه اساس و جان‌مایه‌اش را از اسلام و ایران می‌گرفت. لیلی عشقی در بخشی از کتاب «زمانی میان زمان‌ها» اینگونه می‌نویسد: «نه خارج از تشیع و نه جایی غیر از ایران!» پیوندی که در طی سالیان دراز میان اسلام شیعی و ایران برقرار شده بود در لحظه‌ای متمرکز شد و رویداد انقلاب را به وجود آورد. ایده لیلی عشقی این است که انقلاب ایران واقعه‌ای صرفاً سیاسی که به طور ناگهانی به وجود آمده است، نیست بلکه عمیقاً ریشه در دل متافیزیک ایران شیعی دارد. از همین جهت است که برخلاف دیگر کتاب‌های مربوط به انقلاب ایران به جای تاریخ از اندیشه سیاسی اسلام و تشیع آغاز می‌کند. محور اصلی بحث عشقی مفهوم عرفانی «رویداد» است. در جهان‌شناسی تفکر شیعی سه مرتبه وجود دارد: مُلک، مَلکوت و جبروت. ملکوت جهان میانی و واسطه است که به بیان لطیف سهروردی «جساد تروح می‌یابند و ارواح تجسد!». «رویداد» چیست؟ در رویداد عارف شوری وجدآمیز را تجربه می‌کند، به عبارتی مُلک به مَلکوت می‌آمیزد و همین پیوند است که شور و شوق را در دل عارف بر می‌انگیزد. به عبارتی «رویداد» ملکوتی شدن زمین یا زمینی شدن ملکوت است. پیوندی غریب که زمان و مکان را در هم می‌ریزد و از ما انسانی متفاوت می‌سازد. رویداد هرگز در مُلک ساکن نمی‌شود بلکه پس از مدت اندکی به مَلکوت باز می‌گردد، همچون جرقه‌ای در تاریکی که روشنایی‌اش پس از مدتی میان تاریکی محو می‌شود. با این حال رویداد هرگز همچون جرقه‌های پوچ و بی‌هدف نیست زیرا عارفی که

مواجه می‌شود. این نوع نگاه عقل‌گرا نه تنها با مدرنیته بلکه با دوره‌ی قرون وسطی نیز متمایز می‌شود. قرون وسطی انسان‌هایی را طلب می‌کرد که ارزش‌های آن مؤمنانه پذیرا باشند. در این فضا ورود عقل مزاحمی برای قدرت حاکم تلقی می‌شود. راه سعادت انسان ایمان بی‌چون و چرا به ارزش‌های حاکم است. اما انقلاب اسلامی راه رسیدن به ایمان را هم از طریق تعقل می‌داند، اما نه آن تعقل افراطی که در دوران روشنگری مطرح می‌شود و نه آن نگاهی که جایی را برای تعقل انسان در نظر نمی‌گیرد. سخنان حضرت امام (ره) و رهبر انقلاب هم مؤید این نکته است که عقلانیت توحیدی از مهم‌ترین ابعاد حکومت اسلامی است. سامان سیاسی در این نگاه از طریق تعقل و معارف توحیدی به صورت توأمان است که سامان می‌یابد. در این نگرش قدرت سیاسی در خدمت معارفی است که انبیا و اولیای الهی در صدد پیاده‌سازی آن‌ها در بین جوامع مختلف بوده‌اند. با توجه به مطالبی که مطرح شد، مشخص می‌شود که انقلاب اسلامی فاصله‌ی بسیاری با تمام انقلاب‌های دوره‌ی مدرن داشته و راه جدیدی را برای انسان کنونی در نظر گرفته است.



جرقه میراثی در قلوب کسانی که رویداد را تجربه کرده‌اند باقی می‌گذارد! شور رویداد از بین می‌رود اما میراث رویداد باقی می‌ماند. کسانی که رویداد را تجربه کردند می‌بایست رهروان این راه گشوده شده باشند زیرا همین راه است که آنان را به رویداد بعدی رهنمون می‌کند. شور انقلاب ایران یا فضای ملکوتی جبهه‌ها مدت‌هاست که در جامعه ایران ناپدید شده است اما راهی که انقلاب اسلامی گشود هم‌چنان در مُلک پابرجاست و رهرو می‌طلبد. رویداد شهادت حاج قاسم و تشییع جنازه شگفت‌آورش که جهان را همچون همان لحظه انقلاب به شگفتی و داشت چیزی جز «وفاداری» به راه انقلاب نبود. به این صورت مهم‌تر از درک لحظه رویداد و آن شور عرفانی ملکوتی، قدم گذاشتن در راهی است که رویداد پیش پایمان می‌گشاید. وفاداری به رویداد، گام گذاشتن در این راه گشوده‌شده است.

*متن حاضر تلفیقی از مباحث کتاب «زمانی میان زمان‌ها» نوشته لیلی عشقی و تفکرات نویسنده است. بخش‌هایی از متن در کتاب نیست یا با ادبیات متفاوتی هست با این حال ایده اصلی متن که تحلیل انقلاب بر اساس مفهوم «رویداد» است از کتاب مذکور وام گرفته شده‌است.

اشک‌هایی اندوهناکی که پس از پایان جنگ ریخته شد یا خود مفهوم «جام زهر» که امام گفت در همین چارچوب باید تحلیل کرد. فراق جنگ، فراق شور رویداد بود. نشانی از بازگشت به جهان روزمره که دیگر برای رزمندگان بیش از حد معمولی و زمینی می‌نمود. لیلی عشقی فوت و تشییع جنازه پرشور امام خمینی را لحظه دفن رویداد می‌داند. به عبارتی دفن رویداد با دفن رهبر انقلاب قرین است. «مردم» همچون همان لحظه انقلاب به خیابان می‌ریزند تا ثابت کنند هم‌چنان به رویدادی که از سر گذرانده‌اند، «وفادارند!» بازگشت از بهشت‌زهرها لحظه‌ای کلیدی و نمادین است. لحظه‌ای که همه در می‌یابند که رویداد از مُلک رخت بر بسته و به مُلکوت بازگشته است. شور رویداد رفته‌رفته رنگ می‌بازد و عارف‌مردم به جهان روزمره باز می‌گردند؛ اما اگر این پایان ماجراست چگونه می‌توان گفت که رویداد پوچ و عبث نبوده است؟ اگر رویداد صرفاً چنان جرقه‌ای ظاهر و سپس ناپدید شود چه ارزشی دارد؟ رویداد شعله یا آتشی جاودانه نیست که تا ابد در مُلک جا خوش کند. رویداد به مُلکوت بازمی‌گردد اما راهی که گشوده است در مُلک باقی می‌ماند، آن

همان کس که از حدود فراتر ظاهری دین فراتر می‌رود و باطن متن مقدس را آشکار می‌کند. هنگامی که آیت‌الله خمینی از سوی جامعه «امام» خوانده می‌شد، مردم چه درکی از جایگاه آیت‌الله خمینی داشتند؟ به بیان لیلی عشقی آیت‌الله خمینی کسی بود که فراتر رفتن از حدود را برای جامعه ممکن ساخت و تفسیری نوین از وضعیت جامعه به دست داد و همین پیشروی بود که او را شایسته نام «امام» کرد. البته باید توجه داشت که اطلاق نام «امام» برای امام خمینی هرگز به معنای امامت به معنای خاص آن چنانچه در اندیشه شیعی مطرح شده است نبوده و نیست، اما ایده اصلی این اطلاق ریشه در اندیشه شیعی و وضعیت امامت جامعه دارد.

پس از پیروزی انقلاب شور حاصل از رویداد رفته‌رفته می‌رفت که به مُلکوت بازگردد. شمشیر زمان روزمره در قفای جامعه در کمین نشسته بود. آنچه شور رویداد را بار دیگر در جامعه زنده کرد، «جنگ» بود. رویداد چهره‌ای متفاوت گرفت و شور رویدادی در جبهه‌ها و میان فریاد خمپاره‌ها سکنا گزید. از این جهت جنگ هرچند یقیناً مفاسد بسیاری برای ایران و ایرانی داشت اما از طرف دیگر برای رزمندگان بسیار مغتنم بود.



انقلاب نافر جام

نگاهی به تاریخ انقلاب فرهنگی در دانشگاه

هستند که گرایش به آن‌ها پس از گذر تاریخی از انقلاب فرهنگی جای تعجب دارد. امام در اردیبهشت ماه سال ۵۹ در جمع اقشار مختلف مردم، دانشجویان عضو انجمن اسلامی دانشگاه‌ها و سازمان‌های دانشجویی مسلمان سراسر کشور نطقی کردند که برخی از آن به آغاز انقلاب فرهنگی یاد می‌کنند: «مقصود ما از اصلاح دانشگاه‌ها چیست؟» بعضی گمان کردند که کسانی که اصلاح

آن چیزی که از «انقلاب فرهنگی» در اوایل انقلاب یاد می‌شود، وقایعی است که به اصلاح نظام آموزش عالی برمی‌گردد. شاید ترکیب انقلاب فرهنگی آن هم بعد از انقلاب ایران ترکیب چندین دقیقی نباشد، انقلاب اسلامی ایران از معدود انقلاب‌هایی است که تمام عناصر فرهنگ را در خود جای داده و حتی علیرغم تحولات سال ۵۹ و اتفاقاتی که برای اصلاح نظام آموزش عالی به وجود آمد، رویکردی دفعی نداشته و در بستر تاریخی رخ داده است. فلذا لفظ انقلاب فرهنگی، به ایجاد بستری برای نهادینگی تصمیمات فرهنگی و تحولات در نظام آموزش عالی برمی‌گردد.

در دیدار دانشجویی امسال، رهبری به نکته‌های اشاره کردند که اساساً ابعاد مختلف آن چند سال است که نقل محافل دانشگاهی به خصوص محافل علوم انسانی شده است. ایشان ضمن تأکید بر اهمیت راه اصلی جمهوری اسلامی، اشاره کردند که برخی موضوعات دارای پیچیدگی‌های بسیاری بوده که بعضاً مورد توجه برخی انقلابیون در ابتدای انقلاب نبوده است و ساده



را که تربیت می‌کنند، تعلیم می‌کنند، اشخاصی هستند که غریزه هستند. معلمین بسیاری‌شان غریزه هستند و جوان‌های ما را غریزه بار می‌آورند.» با این حال اتفاقی که در انقلاب فرهنگی -یا بهتر بگوییم، انقلاب آموزشی- سال ۵۹ رخ داد، صرفاً محصول دغدغه‌ی حاکمیت نبود، بلکه اساساً بستر تاریخی آن سال‌ها، ایجاب می‌کرد که تحولاتی از جمله تعطیلی دانشگاه و اصلاح برخی مفاد آموزشی آن در دستور کار قرار بگیرد. ناگفته نماند که قدرت دولت پس از انقلاب، قابل قیاس با قدرت دولت فعلی نیست. همانقدر که قدرت مدنی می‌تواند برای یک حکومت پشتوانه بیافریند، نیز می‌تواند موتور محرکه‌ای برای وقایع کشور باشد؛ به طور مثال انفعال دولت در آن سال‌ها به دلایل مختلف، باعث می‌شد که دانشجویان در برخی کنش‌های اثرگذار همچون تسخیر لانه‌ی جاسوسی و با تحرک‌های انجمن اسلامی‌ها در دانشگاه برای مقابله با جریان‌های مارکسیستی، شرکت داشته باشند که این خود از جمله اقداماتی است که از دل آرمان‌های جوانان و در

موقعیت ضعف دولت شکل گرفته است. آن چیزی که اساساً انگیزه‌ی جمعی را برای اقدام قوت می‌داد، صحبت‌های امام بود. با این حال باید توجه داشت که اصلاحات جنس رفتارهای اجتماعی در دهه‌ی پنجاه و شصت بسیار متفاوت بود؛ اساساً در اوایل انقلاب الگوی دولت ضعیف و جامعه‌ی قوی وجود داشت و گروه‌های مردمی نیز به این باور رسیده بودند که برای تحول‌های مهم باید پیشگام باشند و اساساً خود را در مسیر بالفعل شدن اتفاقات عنصری فعال می‌دیدند.

طرح تعطیلی دانشگاه‌ها که ابتدا از سوی دفتر اصلی انجمن اسلامی طراحی می‌شد، بعد از دو اتفاق مهم سخنرانی مرحوم آقای هاشمی در دانشگاه تبریز و تحرکات مجاهدین خلق اجرایی شد. همین که چنین طرحی در ابتدا توسط جمعی از دانشجویان مطرح می‌شود، می‌تواند به خودی خود فربه بودن

دانشگاه‌ها را می‌خواهند و می‌خواهند دانشگاه‌ها اسلامی باشد این است که گمان کردند که علوم دو قسم است: هر علمی دو قسم است. علم هندسه یکی اسلامی است، یکی غیر اسلامی. علم فیزیک یکی اسلامی است، یکی غیر اسلامی. از این جهت اعتراض کردند به اینکه علم، اسلامی و غیر اسلامی ندارد. و بعضی توهم کردند که این‌ها که قائلند به اینکه باید دانشگاه‌ها اسلامی بشود؛ یعنی فقط علم فقه و تفسیر و اصول در آنجا باشد. یعنی همان شأنی را که مدارس قدیمه دارند باید در دانشگاه‌ها هم همان تدریس بشود. اینها اشتباهاتی است که بعضی می‌کنند، یا خودشان را به اشتباه می‌اندازند. آنچه که ما می‌خواهیم بگوییم این است که دانشگاه‌های ما، دانشگاه‌های وابسته است. دانشگاه‌های ما دانشگاه‌های استعماری است. دانشگاه‌های ما اشخاصی

به آن نگاه می‌کردند؛ از جمله‌ی آن، مسئله‌ی اسلامی شدن دانشگاه‌ها است. پرداخت به این موضوع مشخصاً هدف این متن نیست، با این حال مسئله‌ای که گویی در برهه‌های مختلف نیز به آن توجه نمی‌شد، تمایز بین اصلاح چرخه‌ی نیروی انسانی و محتوای علوم است. جای انکار نیست که اسلامی‌سازی علوم دانشگاهی اساساً نمی‌تواند محصول اراده‌ی حاکمیت باشد و باید از خود دانشگاه و در چرخه‌ی طبیعی تولید علم شکل بگیرد، با این حال مقوله‌ای که محل توجه است و بعضاً تصمیم‌گیری‌ها در آن ویتربینی انجام می‌شود، گزینش هیئت علمی دانشگاه‌هاست که در حال حاضر نه تنها استانداردهای علمی رعایت نمی‌شود، بلکه با امواج سیاسی کشور، بعضاً رویکرد گزینش‌ها متفاوت می‌شود. در این میان برخی نسبت به اسلامی شدن دانشگاه‌ها هنوز دچار توهمات

دانشگاه‌های پلی تکنیک، شریف و ملی بودند معتقد به ضرورت تحول در نظام آموزشی بودند و گروه سوم نمایندگان انجمن اسلامی دانشگاه تهران بودند که رویکردی بینابین داشتند.

آن چیزی که انقلاب فرهنگی را در آن برهه‌ی زمانی پیچیده می‌کند، انتظاری است که افراد در آن موقف از تحول در دانشگاه داشتند؛ فرایند تحول همانطور که در بطن انقلاب ایران رخ داد، پای‌بست فرهنگی داشت و اساسا محصول ده‌ها

دفتر تحکیم وحدت به سه جناح تقسیم شده بود: گروه اول که نمایندگان انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های تربیت معلم و علم و صنعت بودند، اعتقاد داشتند دانشگاه به عرصه‌ی تاخت و تاز سازمان‌های مارکسیستی و مجاهدین خلق تبدیل شده و این گروه‌ها دانشگاه را به ستاد فرماندهی آشوب در کشور بدل کرده‌اند و جنبه‌ی اسلامی انقلاب و امنیت کشور به خطر افتاده است. گروه دوم که نمایندگان انجمن‌های اسلامی،

قدرت مردمی را در ابتدای انقلاب نشان دهد. آن چیزی که از فرمایشات امام در بحث تحول دانشگاه پدید می‌آید، نه بحثی در ارتباط با حذف علوم است و نه مباحثی از جنس تولید علم، بلکه امام صراحتا منظور خود را از تحول در دانشگاه، «برای مردم» شدن آن می‌دانند و دانشگاه فعلی را اساسا در خدمت کشورهای بیگانه ترسیم می‌کنند. با این حال نظرات در ارتباط با تحول در دانشگاه متفاوت بود؛ شورای مرکزی



کرده است.

جای انکار نیست که بعضی رویکردها در دانشگاه قبل از انقلاب، به علت وابستگی کل ارکان کشور، از جنس رویکردهای جهان سومی بوده است. با این حال باید پرسید بعد از انقلاب آن نقطه تحولی که به واسطه‌ی تغییر روحیه و متعهد شدن دانشجویان باید رخ می‌داد، دقیقا چه بود؟ پاسخ به این سوال، در تحولات تاریخی در دو دهه‌ی بعد از انقلاب آنقدر در گیر و دار اتفاقات سیاسی رقم خورد که امکان قاعده‌مندی و تحولی واقعی را از میان برد. در دهه‌ی هشتاد، با توجه به گفتمان جهاد علمی «فرهنگ» این تحول میان برخی دانشجویان توانست رقم بخورد، با این حال این فرهنگ هنوز تبدیل به رویکرد و قاعده نشده است و اساسا جامعه‌ی دانشجویی را هنوز به نقطه تمایز واقعی بعد از انقلاب نرسانده است.

برای برای خود شکل دهد، هنوز در کشور رخ نداده است. برای وقوع چنین انقلابی که شاید واژه‌ی انقلاب برایش چندان دقیق نباشد، نه نیازی به الگوی دولت ضعیف و جامعه‌ی قوی داریم و نه به الگوی دولت قوی و جامعه‌ی ضعیف؛ بلکه اساسا نیاز است که شکل‌گیری این تحول در دل دانشگاه و در محافل نخبگانی مورد بحث و بررسی قرار بگیرد و دولت انعطاف لازم خود را برای این تحول خودجوش نشان دهد. اتفاقی که در بستر دانشگاه برای دانشجویان می‌افتد، بعضا منجر به وارد شدن دانشجویان به چرخه‌ی ادامه‌ی حیات سیستماتیک دانشگاه است. به عبارتی دانشجویان رویکرد انتقادی خود را از اساتید و مباحث از دست داده‌اند و مباحث اسلامی‌سازی علوم و پاکسازی هیئت علمی‌ها، آنقدر دستمایه‌ی رویکردهای سیاسی شده که شأنیت خود را از متن علمی اصیل دور

سال تربیت نیرو بود. دانشگاه نیز برای تحول، بیش از نزع میدانی نیاز به پای‌بست علمی و تربیت نیرو برای هیئت علمی‌های دانشگاه داشت. به عبارتی، تصور آنکه دانشگاه اسلامی می‌تواند محصول دو سال تعطیلی دانشگاه باشد، درست نبود و صرفا اصلاح برخی مقدمات که داوری آن در این متن نمی‌گنجد، منجر به تحولی در دانشگاه بعد از انقلاب نشد.

کما اینکه در حال حاضر با گذشت چهار دهه از انقلاب، هنوز بر سر مبانی اسلامی‌سازی علوم جمع بندی صورت نگرفته و چه بسا فرایند گزینش اساتید دانشگاه در ساحت‌های علمی هم قابل پذیرش نیست. متأسفانه هنوز انتظار تحول در دانشگاه از تنظیم اسناد بلند مدت فراتر نرفته است!

باید گفت انقلاب آموزشی که در برهه‌ای با ساده‌سازی توانست و پیرینگی از تحول

تاریخ جهان‌گشای پنج‌ماهه و هفت!

تأملی در نسبت وجهه تمدنی انقلاب اسلامی و صدور آن



مسلمانان در کانون توجه هستند؛ به این معنی که بتوانند همانند مردم ایران، با اراده و بیداری خود دست‌ظلم و جور حکومت‌ها را از کشورشان کوتاه سازند و بهترین حکومت ممکن را بر اساس مردم‌سالاری دینی پایه‌گذاری کنند. از دیدگاه رهبران انقلاب، صدور انقلاب نه مفهومی سخت و مادی بلکه مفهومی نرم و باطنی است، به گونه‌ای که این تحول معنوی و فرهنگی باید در جان‌ها رخنه کند و در بین جوامع دیگر نفوذ داشته باشد تا شاهد حرکات مسلمانانی باشیم که سالیان متمادی تحت شدیدترین فشارها زندگی کرده‌اند. در این مواقع و طبق ادبیات امام یکی از جلوه‌های صدور انقلاب حمایت از مظلومان و محکوم کردن مستکبران به شمار می‌رود.

با آغاز گام دوم انقلاب، مفهوم صدور انقلاب حال رنگ و بوی تمدنی به خود گرفته است و در زمانه‌ای که جنگ تمدن‌ها نقل محافل است، این مفهوم در پی سامان دادن به هویت تمدن‌ساز اسلام است به گونه‌ای که مسلمانان با اتحاد و بصیرت بتوانند منافع واقعی خود را باز شناسند و پیام جهانی اسلام را بهتر انتقال دهند و خود را از زیر یوغ استکبار برهانند. فی‌الواقع با تلاش برای ایجاد تمدن اسلامی-ایرانی، انقلاب صادر می‌شود؛ چرا که جوامع دیگر درمی‌یابند وظیفه و مسیر اصلی آن‌ها چیست. پیشتر هم گفته شد که انقلاب‌های بزرگ دنیا هیچ‌گاه به مرزهای خودشان محدود نشده‌اند و نیز با توجه به پیامی که حامل آن بوده‌اند به جوامع دیگر رسوخ کرده‌اند. به عبارت دیگر این اقتضای ذات این انقلاب‌ها بوده است که به دیگر مکان‌ها صادر شوند. حال انقلاب اسلامی هم از قبیل این پدیده‌ها محسوب می‌شود. مقام معظم رهبری هم در بیانات خود اشاره کرده‌اند که: «ما انقلاب را صادر نکردیم. انقلاب با جاذبه‌های خودش صادر شده است.» بنابراین آنچه در بهمن ماه ۱۳۵۷ به وقوع پیوست آغازی بر جهانی کردن پیام اسلام با جاذبه‌هایی چون مردم‌سالاری دینی و تمدن‌سازی بود نه کشورگشایی و اشغال اقالیم!

برکنار شوند. همچنین انقلاب اسلامی به عنوان راه سومی در دنیای آن روز در نظر گرفته می‌شد که سرچشمه‌های آن از دنیای مدرن تغذیه نمی‌گشت، به همین جهت قادر بود نظم مدرن را بر هم ریخته و الگو و جهان‌بینی متناسب با خود را ارائه دهد. اتفاقی که تا آن زمان در دنیا کم‌نظیر به نظر می‌رسید. همین عوامل باعث می‌شوند که حساسیت پیرامون «صدور انقلاب» بیشتر شود و تفاسیر متضاد و متناقضی از آن ارائه شود. اما به راستی صدور انقلاب چه معنایی را در دوزن خود نهفته است؟ آیا مقصود رهبران انقلاب لشکرکشی و دخالت در امور کشورهای دیگر بوده است و قصدشان این بوده که شیوه‌ی استعمارگران قدیم را در پیش گیرند؟

نگاه به آرا و اندیشه‌های رهبران انقلاب مؤید چند نکته است؛ انقلاب اسلامی بر دین اسلام، آموزه‌های عرفانی و فقه شیعی بنیان نهاده شده است. پیام‌ها و ارزش‌های این دین بر اساس «فطرت» تنظیم شده‌اند و از این رو خاصیتی جهان‌شمول دارند. در اسلام قاعده‌نهی حکومت طاغوت و نفی سبیل وجود دارد و این باور از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که «اگر مسلمانی درخواست کمک از مسلمان دیگر را بشنود ولی اعتنا نکند، مسلمان نیست». با در نظر داشتن این موارد صدور انقلاب مطرح می‌شود تا به واسطه آن پیام الهی اسلام به گوش جهانیان برسد و همان گونه که امام اذعان دارد تبلیغات گسترده علیه اسلام خنثی شود. در این معنا انقلاب به عنوان آغاز یک راه جدید تلقی می‌شود که یک رسالت فراملی برعهده دارد و باید با صدور انقلاب به زمینه‌سازی برای ظهور حضرت صاحب الزمان (عج) بپردازد. در صدور انقلاب، مردم جوامع دیگر، علی‌الخصوص

زمانی که رندهای خروشان مردم به یکدیگر پیوستند و دریای انقلاب را به ارمغان آوردند به نظر نمی‌رسید که کرانه‌های این انقلاب متوقف بر حدود و ثغور سرزمینی ایران باشد. قرار بود امواج انقلاب اسلامی تمام مرزها را پیموده و از آنها عبور کنند؛ چرا که این خصیصه انقلاب‌های بزرگ است که عالم‌گیر شوند. جلوه‌های این امر نیز خیلی زود به منصفه ظهور رسید و تسخیر سفارت اسرائیل در روز پیروزی بر رژیم خصم، نویدبخش رویش نهضتی منطقه‌ای و جهانی بود که می‌بایست الگوی کشورهای مسلمان در مبارزه با استبداد و استعمار باشد. در همان اوان نیز جمله‌ای از امام حجت را بر همگان تمام کرد: «ما انقلابمان را به همه عالم صادر می‌کنیم.»

این جمله صحنه‌گذاری بر این مطلب بود که انقلاب اسلامی رسالتی جهانی برای خود متصور است و صدای انقلاب باید از مرزهای این خاک فراتر رود. هرچند سوء برداشت و کج فهمی‌های متعددی از «صدور انقلاب» در اذهان متبادر شد. شعله‌ور شدن آتش جنگ هشت ساله توسط صدام علیه ایران به تکرار مکرر این اصطلاح پیوند خورد. عده‌ای هم این مفهوم را وام‌دار و الهام‌گرفته از سازمان‌های بین‌الملل کمونیسم تلقی کردند و آرمان‌های انقلاب اسلامی را به سطح حرکت‌های انترناسیونال کمونیستی تقلیل دادند. در نهایت گروه‌هایی هم بودند که همزمان با فقدان بهره‌ایشان از الفبای تاریخ، نحوه پیشروی انقلاب را به شیوه گسترش اسلام پیوند می‌دادند و اذعان می‌کردند همان گونه که اسلام به ضرب زور و شمشیر، سرزمین‌هایی را زیر پرچم خود برده است، حال انقلاب اسلامی نیز با توپ و تفنگ و موشک خواهان ادامه دادن همان مسیر است! این کژاندیشی‌ها تا حد زیادی به منافع افراد و کم‌نظیر بودن انقلاب اسلامی مربوط است. مقارن با انقلاب، عمده کشورهای منطقه، نظام‌های سیاسی استبدادی و مرتجع را در رأس حکومت خود می‌دیدند که واهمه داشتند اتفاقی مشابه در کشورشان به وقوع بپیوندد و باعث شود آنان از اریکه قدرت

منهای مردم

مشارکت مردم در پیروزی انقلاب اسلامی و کنار گذاشته شدن آنان به مرور زمان

و در پی براندازی آن. هیچ تفاوتی میان اعتراضات عمومی کف خیابان‌های خیابان انقلاب با کنش رادیکال پیش از انقلاب روسیه وجود ندارد و شاید باید

به این حرف روشنفکران و تئوری‌پردازان غربی علم سیاست اعتماد کنیم که رکود اقتصادی اولین گام موثر در جهت بروز تفکر براندازی و انقلاب است.

ما انقلاب کرده بودیم که با برپایی حکومت اسلامی، دیگر دغدغه‌ی استبداد داخلی را نداشته و مقابل امپریالیسم جهانی و استکبار خارجی ایستادگی کنیم. اما آنچه که عیان است، بعضاً خلاف این را ثابت می‌کند.

هر چه بگوییم، باز هم در شرح حال و راهمان که پدر پیر این امت گفت ما را بس، که فرمود: «ما مظلومین همیشه تاریخ، محرومان و پابرهنگانیم. ما غیر از خدا کسی را نداریم و اگر هزار بار قطعه‌قطعه شویم، دست از مبارزه با ظالم بر نمی‌داریم». حالا این ظالم می‌خواهد چشم‌های دریایی و موهای طلایی داشته باشد و با لهجه بریتیش با ما سخن بگوید، یا عمامه به سر داشته و از احادیث، آیات و روایات نقل قول کند؛ اگر حق مظلومی را پایمال کند و چشم طمع به میراث امامان بدوزد، راهمان همان است که دهه‌ی پنجاه محقق شد: مبارزه.

وارثان اصلی این انقلاب تلقی می‌شدند، نه تنها در دولت دوازدهم و حتی قبل‌تر از آن کمترین حقی برای اعمال نظر و نظارت خود نداشته‌اند، بلکه در پی رساندن صدای خود به گوش مسئولین بلندپایه، مجبور به حضور در خیابان‌ها و تجمعات اعتراضی بودند که سرانجامی جز سرکوب و خشونت نداشت.

مثال؟ تکتک روزهای دهه‌ی گذشته؛ از مردمی که برای اعتراض به گران شدن قیمت گوشت و مرغ ساعت‌ها در صف‌های طولانی می‌ایستادند تا آبان نود و هشتی که بوی خون تمام کشور را گرفته بود؛ همه‌ی اینها حاصل سوء مدیریت آقایانی بود که خود را مالک کشور و نظام و انقلاب را ارث پدری‌شان می‌دانستند، که کسی حتی اجازه کمترین اظهار نظر در خصوص شیوه مدیریتی آنان را نداشت.

به گمانم باید به این باور برسیم که فرقی نیست میان تحصن مردم مستضعف در سال یک‌هزار و چهارصد برای احقاق حقشان با تحصن‌های پیش از انقلاب، جز آنکه گاهی اعتراض به عدم پایبندی به ساختار مطلوب و مقبول است و گاه از روی ناامیدی از ساختار

انقلاب اسلامی ایران در بیست و دوم بهمن ماه سال یک‌هزار و سیصد و پنجاه و هفت به پیروزی رسید. آنچه این انقلاب را از سایر انقلاب‌های جهان تمییز و در

عرصه‌ی جهانی مشروع جلوه داد، مردمی بودن صدر تا ذیل کنش رادیکال انقلابی جامعه‌اش بود. انقلابی که در آن سطحی‌ترین اعتراضات تا مهم‌ترین و موثرترین کنشگری‌ها، از جانب مردم و به خواست و اراده‌ی آنان صورت می‌گرفت. مردمی که با توان، عزم و اراده خود به پشتوانه‌ی وعده الهی و با رهبری حضرت امام توانستند رژیم طاغوت را سرنگون و جمهوری اسلامی را جایگزین آن کنند.

اصلاً شاید همین مؤلفه موجب شد که در نام‌گذاری نظام جدید، کلمه‌ی «جمهوری» مؤکداً ذکر شود تا تمامی کارگزارانی که زین پس در این نظام به مقام و منصبی می‌رسند، بدانند که به واسطه و از جانب مردم این مسئولیت را قبول کرده‌اند، نماینده آنانند و باید برای تکتک اعمال خود پاسخگو باشند. لیکن مع‌الاسف هر چه از روزهای پرشور ابتدایی انقلاب اسلامی فاصله گرفتیم، بیشتر فراموشمان شد؛ فراموش کردیم که امام در سخنرانی ۱۹ بهمن سال شصت چه گفت و از چه برحذرمان داشت:

«اگر پایین شهری‌ها و پابرهنگ‌ها نبودند، ما یا در تبعید بودیم یا در زندان».

بهرآستی که این انقلاب میراث همان مردمی است که تاب سکوت و سکون نداشتند و به پاخاستند تا علیه سلطه ظلم و جور قیام کنند. مردمی که حال در چهل و سومین سالگرد پیروزی انقلابشان کمترین سهم و نقشی در این دستاورد ندارند.

بالخصوص حافظه‌ی تاریخی هشت سال گذشته یادآور آن است که سالیان متمادی، اقشار ضعیف جامعه برای اعاده‌ی کمترین حقشان مجبور به اعتراض و حضور در کف خیابان‌ها بودند. آنانی که روزی صاحبان و



از این طریق به کارآیی و توسعه‌ی بیشتر می‌رسد؛ اما پروژه خصوصی سازی به این نحو که در اقتصاد روی کاغذ گفته می‌شود، انجام نمی‌گیرد و تجربه‌ی دودهای اقتصاد ایران شکست را به همراه داشته است؛ به این دلیل که این‌گونه واگذاری‌ها برخلاف انتظارات اصل ۴۴ قانون اساسی بوده است. به عنوان مثال طبق ابلاغیه‌ی اصل ۴۴ قرار بود تا پایان برنامه‌ی پنجم توسعه یعنی سال ۱۳۹۴

اعتراضاتی شکل گرفته که اقدامات جنبش دانشجویی در پرونده‌هایی نظیر هفت تبه، هیکو، دشت مغان و... مورد تمجید مقام معظم رهبری نیز در دیدار با دانشجویان قرار گرفته است.

خصوصی‌سازی از اصول اقتصاد راست‌گرا و لیبرالی است که از طریق واگذاری اموال و شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی اصطلاحاً پروژه‌ی سبک‌سازی دولت را پیش می‌برد و ادعا دارد که اقتصاد کشور

رفاه برای طبقه‌ای خاص

چگونه فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه به اصحاب قدرت و ثروت رسید؟

در سالیان اخیر مسئله‌ای تحت عنوان خصوصی سازی در اقتصاد سیاسی کشور ایجاد شده و در پی آن مشکلاتی به وجود آمده که چند نسل جنبش دانشجویی کشور با این مسئله دست و پنجه نرم کرده و همواره نسبت به رانتی شدن اقتصاد کشور از کانال خصوصی‌سازی،

خصوصی نه تنها دچار بهبود وضعیت نشد بلکه تهدیدی برای معیشت خانوار مستضعف جامعه ایجاد کرد و خریداران این فروشگاه با احداث فروشگاه‌های دیگر و ایجاد کارتل‌های اقتصادی با برندهای «محسن» و «آوازه» سعی در ایجاد انحصار در توزیع کالاهای اساسی مانند روغن، برنج، گوشت، مرغ، لبنیات و... را نیز دارند و تا حدودی نیز در این امر موفق شدند و بخشی از مقصرین وضع موجود سفره‌ی مردم، انحصارگران حوزه‌ی توزیع کالاهای اساسی هستند.

پرونده‌ی واگذاری فروشگاه‌های رفاه هم اکنون در شعبه‌ی ۱۲ بازپرسی دادسرای ویژه‌ی امور اقتصادی است و علی‌رغم وضوح تخلفات در واگذاری و اداره‌ی شرکت، همچنان پس از دو سال در اطاله‌ی دادرسی به سر می‌برد و حکم نهایی بازگشت فروشگاه رفاه به دولت به دلایل نامعلومی به تأخیر افتاده‌است و در همین حین خریداران این شرکت، صاحب شرکت هستند و اموال فروشگاه را به مبلغ اندکی به فروش می‌رسانند و پول بیت‌المال را از کشور خارج می‌کنند؛ علاوه بر اقدام سریع قوه قضائیه در بازگشت فروشگاه به دولت، در بلندمدت نیز باید نسبت به مسئله‌ی خصوصی‌سازی تجدید نظر جدی صورت گیرد تا این‌گونه اموال کشور و منابع اقتصادی به تاراج نرود.

برباد رفته

سرنوشت اموال مصادره شده ایران بعد از انقلاب در کشورهای خارجی

از جمله موضوعات مهمی که سرنوشت آن در قدرت کشور و تنظیم روابطش با کشورهای خارجی موثر است، بررسی وضعیت اموال مصادره شده ایران بعد از انقلاب در کشورهای خارجی و اموال اتباع خارجی بویژه آمریکایی‌ها در ایران است. کم و بیش به این موضوع پرداخته شده است و در این چند سطر به سه پرونده‌ی مهم و نتیجه‌ی آن‌ها خواهیم پرداخت. یکی از راه‌های حل و فصل اختلافات، ارجاع به داوری می‌باشد که از گذشته بین کشورها در حوزه‌ی بین‌الملل مرسوم بوده است. دیوان دعوای ایران و آمریکا یک دادگاه داوری است که ایران و آمریکا به موجب بیانیه‌ی مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ موسوم به بیانیه‌ی الجزایر تأسیس کرده‌اند. طبق این بیانیه، دیوان صلاحیت رسیدگی به دعوای اتباع آمریکا علیه دولت ایران،

فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه در حالی با این قیمت صورت گرفت که ارزش ملک شعبه‌ی جمهوری-ولیعصر این فروشگاه در سال ۹۴ به تنهایی حدود ۳۵۰ میلیارد تومان برآورد شده بود؛ جدا از اینکه این فروشگاه در هر ۳۱ استان کشور شعبه فعال داشت و فقط زمین‌های آن ۶۰۰۰ میلیارد تومان ارزش داشت.



البته قضیه به همین نقطه ختم نشد و همین مبلغ خرید فروشگاه که شامل نزدیک به ۹۰ درصد تخفیف بود، به صورت اقساط ۴ ساله واگذار شد و عجیب‌تر اینکه پرداخت ثمن واگذاری از محل دارایی‌های شرکت و سهام‌داران خرد انجام شده بود؛ در واقع افرادی که شرکت به آن‌ها واگذار شده بود، بدون پرداخت هیچ مبلغی و صرفاً از محل خود شرکت مبلغ واگذاری را پرداخت کردند!

خصوصی‌سازی رفاه علاوه وجود عدم اهلیت مالک، گمانه‌زنی‌هایی در خصوص دستکاری صورت‌های مالی و بورس، شایعاتی مبنی بر جعل سند و امضا، بدهکار کردن نجومی شرکت، مشکلات موقتی‌سازی کارگران فروشگاه را نیز داشته است، به طوری که میانگین مدت قرارداد کارگران رفاه به ۳ ماه نیز نمی‌رسد!

از طرفی دیگر فرایند توزیع کالا و امنیت غذایی کشور با واگذاری رفاه به بخش

حدود ۲۵ درصد اقتصاد کشور توسط بخش تعاونی اداره شود اما این رقم هم اکنون در خوش‌بینانه‌ترین حالت به ۸ درصد هم نمی‌رسد، در حالی که بخش تعاونی مدل تولیدی‌ای است که می‌تواند اقشار ضعیف شده‌ی جامعه را از لحاظ اقتصادی تأمین کند و فاصله‌ی طبقاتی را نیز کاهش دهد.

در خصوصی‌سازی ادعا می‌شد که با واگذاری اموال عمومی به بخش خصوصی، مردمی‌سازی اقتصاد صورت می‌گیرد اما خلاف این امر ثابت شد و اتفاقاً شاهد انضمام دو بال قدرت و ثروت در خصوصی‌سازی هستیم و اساساً مردم در این فرایند جایی ندارند و فرایند خصوصی‌سازی تبدیل به مسئله‌ای شده‌است که طبقه‌ی برنده را دائماً توسعه می‌بخشد و سیکل باطل قدرت و ثروت بدون وقفه حرکت می‌کند و یکدیگر را تأمین می‌کنند و اساساً در این شرایطی که یک طبقه‌ی قدرتمند صاحب رانت است و طبقه مردم هیچگونه قدرت سیاسی و اقتصادی ندارد، قطعاً هرگونه خصوصی‌سازی به نفع صاحبان قدرت و ثروت خواهد شد و خصوصی‌سازی رانتی پدیده‌ای طبیعی به شمار می‌رود.

مسئله‌ی واگذاری فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه یکی دیگر از خصوصی‌سازی‌های افسارگسیخته است که در دهه‌ی اخیر صورت گرفته است؛ اگر بخواهیم تاریخ تأسیس فروشگاه‌های رفاه را بدانیم باید به دوران ریاست جمهوری مرحوم هاشمی رفسنجانی برگردیم؛ ایشان در یکی از سفرهایشان به کشور آلمان شیفته‌ی فروشگاه‌های زنجیره‌ای آن کشور شدند و در برگشت از سفر و در زمان ریاست جمهوری‌شان فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه را افتتاح کردند و شعب آن را در سراسر کشور گسترش دادند. فروشگاه‌های زنجیره‌ای رفاه تا سال ۹۴ توسط دولت اداره می‌شد و نقش مهمی در فرایند توزیع کالاهای اساسی و کنترل قیمت و حمایت از مصرف‌کننده داشت. در سال ۱۳۹۴ خصوصی‌سازی شرکت رفاه با دستکاری حساب‌های مالی شرکت و زبان‌ده نشان دادن فروشگاه کلید خورد و نزدیک به ۶۲ درصد سهام شرکت با مبلغ ۴۸۰ میلیارد تومان به دو شرکت صوری «بازتاب سهام توس» و «سپهر نوید آفرین» فروخته شد که هر دو شرکت دارای هویتی واحد بودند. واگذاری



عملکرد این دیوان داوری بین ایران و آمریکا در حقوق بین‌الملل و همچنین شیوه‌ی مواجهه‌ی ایران با یک مسئله از جنس حقوق بین‌المللی در اوایل انقلاب و میزان اهمیتی که نسبت به رشد سواد و کنش‌گری کشورمان در این حوزه وجود داشته است، آنچه باید مورد توجه قرار بگیرد، میزان اهمیت و جایگاه روایت‌های ناشی از دعاوی بین‌المللی است که برای تاریخ باقی می‌ماند. شاید در ساختار فعلی نظام بین‌الملل نتیجه‌ی برخی دعاوی حتی نزدیک به عدالت هم نباشد و نتیجه با توجه به میزان قدرت طرفین مشخص باشد، اما با این یادآوری که بدون وجود حقوق بین‌الملل احتمالاً اندک نظم فعلی نیز مخدوش می‌شود، روایت‌هایی که از دفاع و طرح دعاوی دولت‌ها و فرآیند رسیدگی باقی خواهد ماند، تشخیص موضع و جایگاه حق را برای آیندگان پرسش‌گری که احتمالاً با گزارش‌های یک طرفه و صدای ضعیف‌تر ما در روایت آنچه رخ داد رو به رو خواهند بود، تا حد قابل توجهی روشن می‌کند.

نیز تعیین شدند، اما به این دلیل که جهت مشخص کردن سرداور به توافق نرسیدند، طبق کنواسیون آنسیترال، دبیر کل دیوان دائمی داوری باید مقام ناصب را مشخص می‌کرد و او رییس دیوان عالی هلند را به عنوان مقام ناصب تعیین کرد که او هر سه سرداور را به نفع آمریکا معین نمود.

در دعاوی نخستی که نام برده شد، شرکت‌هایی که بعد انقلاب ضرر کرده بودند، بابت ۱۰ میلیارد دلار پول ایران که در آمریکا توقیف شده بود، طرح دعوا کردند. در این دعاوی رأی به نفع دولت آمریکا صادر شد و بدنبال آن ایران شکایتی با مضمون جهت‌گیری سرداوران مطرح کرد که راه به جایی نبرد.

در پرونده دوم (۱۸ ب) اموال ناصر اصفهانیان که در زمان انقلاب تابعیت آمریکایی داشت در ایران مصادره شد و او علیه ایران طرح دعوا کرد که این بار هم رأی به نفع ناصر اصفهانیان صادر شد. مقام ناصب طرفدار آمریکا، منشأ تمامی اختلافات بود.

در پرونده ایران آماکو مورخ ۶ بهمن سال ۶۶ نیز ایران ادعای ۵۰۰ میلیارد دلار بابت اسلحه‌هایی که به آمریکا فروخته بود را داشت که این دعوا هنوز هم در جریان است و اگر هم پولی دریافت شود ضرر ۳۰ سال گذشته جبران نخواهد شد. غیر از تحلیل‌های سیاسی و بررسی‌های تخصصی و علمی درباره‌ی ماهیت و

اتباع ایران علیه دولت آمریکا و نیز دعاوی دولت‌های ایران و آمریکا علیه یکدیگر را تا تاریخ صدور بیانیه الجزایر داراست. پس دولت‌ها حق طرح دعاوی علیه اتباع را ندارند و امکان طرح دعاوی اتباع علیه یکدیگر هم ممکن نیست.

در این نوشته دعاوی دولت ایران علیه آمریکا بابت ۱۰ میلیارد دلار اموال توقیف شده ایران در آمریکا، دعاوی یکی از اتباع آمریکا علیه دولت ایران (موسوم به پرونده ۱۸ ب) و پرونده‌ی «ایران آماکو» را به اختصار از دیدگاه حقوقی بررسی خواهیم کرد.



طبق بند سوم بیانیه‌ی دوم الجزایر، مقررات داوری تابع کنواسیون آنسیترال خواهد بود؛ بنابراین هر شعبه‌ی دیوان برای رسیدگی به دعاوی ایران و آمریکا سه داور خواهد داشت. یک داور به انتخاب طرف ایرانی، یک داور به انتخاب طرف آمریکایی و سرداور که با توافق طرفین تعیین خواهد شد. چون دیوان سه شعبه دارد ایران سه داور خود را تعیین کرد که از جمله آن‌ها آقای عنایت و کاشانی بودند. داوران اختصاصی آمریکا

انقلاب به مثابه جهاد تبیین

نگاهی به چیستی و بستر وقوع انقلاب اسلامی ایران

روستاهای دوردست، نسخه مکتوب آن بیانیه را در دست داشتند. در سال ۴۸ شمسی امام جنبه‌ی سیاسی این انقلاب را در سلسله سخنرانی‌هایی در نجف تبیین نمودند. ده سال بعد، با شهادت فرزند امام تبلیغ غیرعلنی نهضت به یک تبلیغ اجتماعی- مبارزاتی تغییر ماهیت داد. چهلم‌ها پشت سر هم شکل گرفت و به بهمن ۵۷ انجامید. پس می‌توان گفت انقلاب ما یک انقلاب فرهنگی-سیاسی-اسلامی بوده است؛ فرهنگی به این جهت که کار با تبلیغ، تبیین و تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های مردم بود. سیاسی هم به این جهت که انقلابیون دنبال تغییر حاکمیت بودند. دینی هم به این دلیل که

جامع از انقلاب اسلامی برسد.

چیستی انقلاب

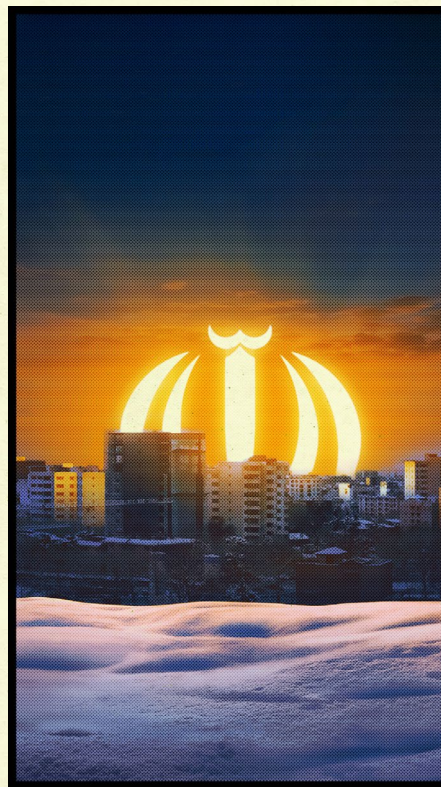
انقلاب با یک پشتوانه‌ی دینی و تبلیغی توانست به موفقیت یک انقلاب سیاسی برسد. به همین دلیل جنس این انقلاب بیشتر نزدیک به یک انقلاب فرهنگی و اتفاقاً از جنس «جهاد تبیین» بود. این تبیین توسط شبکه‌ی شاگردان، مقلدان و یاران امام خمینی (ره)، از پایتخت گرفته تا شهر و روستای دورافتاده انجام می‌شد. این شبکه به قدری خوب سازمان‌دهی شده بود که حدود چند ساعت بعد از اعلام بیانیه‌ی جدید از سمت امام، مردم

در این متن تلاش خواهیم کرد یک تحلیل کوتاه از چیستی و بستر وقوع انقلاب اسلامی ایران، ارائه بدهیم. حتماً این تذکر لازم هست که گفته شود پدیداری انقلاب اسلامی، نظریه‌های انقلاب قبل از خود را به چالش کشیده و طرح جدیدی از انقلاب را ارائه داده که مشابهش قبلاً نبوده و به تبع آن علمی و اندیشه‌ای نبوده که آن را پیش‌بینی کند. در این وضعیت که خود علوم با سابقه‌ی چند قرن نتوانسته‌اند این پدیده‌ی عظیم را توضیح دهند، انتظاری هم نمی‌رود این تحلیل پیش رو بتواند تمام وجوه آن را توضیح بدهد و حتماً باید موضوع چندین و چند رساله و پژوهش باشد تا به یک طرح

و دولت گرفته تا فستیوال‌ها و سینماها، اداره‌ی همه‌ی این‌ها در اختیار غربی‌ها، به خصوص انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها بوده. این تهاجم حقیقی فرهنگی نهایتاً منجر به یک واکنش فرهنگی از سمت مردم ایران شد؛ واکنشی که امتداد سیاسی هم پیدا کرد. با تمام این زمینه‌ها، و مجاهدت‌هایی که از سمت مؤمنین دوران امام خمینی (ره) شده، دست خدا و وجوه اعجاز‌گونه‌ی این اتفاقات، قابلیت پیگیری دارد. به طوری که رهبر این نهضت یعنی امام هم، تصور دورتری از تحقق حاکمیت اسلام در سال ۴۸ داشتند و با مطالعه‌ی بخش دیگری از برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی که توسط ایشان در همان سال طرح شده، می‌توان این دوراندگاری را دریافت کرد:

«هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما بزودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت‌های متنوع و مستمری داریم. این هدفی است که احتیاج به زمان دارد. عقلای عالم یک سنگ اینجا می‌گذارند تا بعد از دویست سال، دیگری پایه‌ای بر آن بنا کند و نتیجه‌ای از آن به دست آید... فعالیت‌های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود. چون خدمت به اسلام است و در راه سعادت انسان‌هاست؛ و امر شخصی نیست که بگوییم چون حالا به نتیجه نمی‌رسد و دیگران بعدها نتیجه آن را می‌گیرند، به ما چه ربطی دارد. سیدالشهداء(ع) که تمام جهات مادی خود را به معرض خطر درآورد و فدا کرد، اگر چنین تفکری داشت و کارها را برای شخص خود و استفاده شخصی می‌کرد، از اول سازش می‌نمود و قضیه تمام می‌شد... مردان بزرگ، که دارای سطح فکر وسیعی می‌باشند، هیچ‌گاه مأیوس نگردیده و به وضع فعلی خود - که در زندان و اسارت به سر می‌برند و معلوم نیست آزاد می‌شوند یا نه - نمی‌اندیشند؛ و برای پیشبرد هدف خویش در هر شرایطی که باشند طرح نقشه می‌کنند تا بعداً اگر توانستند شخصاً آن طرح را به مرحله اجرا درآورند؛ و اگر خودشان فرصت نیافتند، دیگران - هرچند بعد از دویست یا سیصدسال - دنبال این طرح بروند و اجرا نمایند. اساس بسیاری از نهضت‌های بزرگ به همین صورت‌ها بوده است. رئیس جمهور سابق اندونزی، سوکارنو، در زندان دارای این افکار بوده، و نقشه‌ها کشیده و طرح‌ها داده که بعداً به اجرا درآمده است.»

همراه کند و مشارکت را به بیش از ۹۸ درصد برساند. البته که این مشارکت قبل از روز ۱۲ فرودین اتفاق افتاده بود و در آن روز صرفاً بروز پیدا کرده و ثبت شد. در این زمینه، دو سوال می‌توان پرسید؛ اول اینکه این جریان پیشران دینی در چه بستری به وجود آمد و دوم اینکه تمام مردم در چه بستری به این موقعیت رسیدند. جریان‌های اجتماعی دینی و جریان آشکار فقاقت و امامت، در ایران سوابقی دارد؛ حضور جریان دینی در حکومت صفوی به یک نحو و بعدها تحریم تنباکو، ماجرای مشروطه و دوران شهید مدرس، تأسیس حوزه‌ی علمیه قم و ملی شدن صنعت نفت، همگی تمرین و تجربه‌ای برای حرکت اجتماعی یک رهبر دینی و امتش بودند که نهایتاً به حرکت امام خمینی (ره)



و امت او منتج شد. در اکثر اتفاقات مهم سیاسی و اجتماعی کشور در تاریخ معاصر حضور یا عدم حضور رهبران دینی و پیروان آن‌ها عامل اصلی وقوع آن اتفاقات بوده است. در مسیر بالنده شدن و بلوغ این جریان‌هاست که طرح ولایت فقیه امام خمینی تألیف شده و به وقوع می‌پیوندد. در مورد بسترهای فراگیری انقلاب اسلامی، تحلیل‌های متفاوتی گفته شده است؛ یک عده زمینه‌های اقتصادی را مطرح می‌کنند، یک عده تغییر مناسبات بین‌المللی و جنگ سرد را مطرح می‌کنند. ولی به زعم نگارنده، دین‌زدایی و تبلیغ و تحمیل همه‌جانبه‌ی غرب‌مآبی، از دانشگاه و ارتش

هم ارزش‌ها دینی بودند و هم رهبران در کسوت دین بودند. یک ویژگی منحصر به فرد انقلاب اسلامی این بود که محدود به یک گروه خاصی انجام نشد و توانست تمام اقشار و اصناف مردم را از کارگران و پابرهنگان گرفته تا نیروی هوایی ارتش که همگی تحت تربیت آمریکا بودند همراه کند. این جملات از کتاب ولایت فقیه امام (سال ۴۸) این ابعاد از انقلاب اسلامی را روشن می‌کند:

«ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیاوریم. در همه عالم و همیشه همین‌طور بوده است. چند نفر با هم می‌نشستند، فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند، و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند؛ کم کم بر نفرت همفکر اضافه می‌شد؛ سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن جنگیده، آن را ساقط می‌کردند. محمد علی میرزایی را از بین می‌بردند، و حکومت مشروطه تشکیل می‌دادند. همیشه از اول، قشون و قدرتی در کار نبوده است؛ و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند. قلدری‌ها و زورگویی‌ها را محکوم می‌کردند؛ ملت را آگاه می‌ساختند، و به مردم می‌فهماندند که این قلدری‌ها غلط است. کم کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت، و همه گروه‌های جامعه را فرا می‌گرفت؛ مردم بیدار و فعال می‌شدند، و به نتیجه می‌رسیدند. شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری؛ ولی تبلیغات برای شما امکان دارد. و دشمن نتوانسته همه وسایل تبلیغاتی را از دست شما بگیرد. البته مسائل عبادی را باید یاد بدهید، اما مهم مسائل سیاسی اسلام است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است. اینها محور کار بوده و باید باشد. وظیفه ما این است که از حالا برای پایه‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم؛ تبلیغ کنیم؛ تعلیمات بدهیم؛ همفکر بسازیم؛ یک موج تبلیغاتی و فکری به وجود بیاوریم؛ تا یک جریان اجتماعی پدید آید، و کم کم توده‌های آگاه وظیفه‌شناس و دیندار در نهضت اسلامی متشکل شده، قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند. تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ماست.»

بستر وقوع انقلاب اسلامی

به طور کلی می‌توان این‌طور بیان نمود در آخرین دهه قبل از انقلاب، یک جریان دینی با شبکه‌ی متدینین به راه افتاد؛ این جریان توانست در یک بستری بقیه مردم را